

خاطرات شیرین سید حسین موسوی از کودکی و نوجوانی با کوچه پس کوچه های محله مهرآباد گره خورده است

## ماندگاری رفاقت «برادر گفته ها»



### ایستگاه اول

عطائی اسید حسین موسوی متولد و بزرگ شده محله مهرآباد است. خانواده او از زمانی در این محل ساکن شده اند که در هر کوچه محله مهرآباد ۴ یا ۵ خانه بیشتر ساخته نشده بود.

او این محله را دوست دارد؛ چون همسایه ها هنوز هم حال و احوال مادر بیمارش را جویا می شوند. هنوز هم در کوچه چاق سلامتی به راه است و گرفتاری های روزمره، رسم دوستی و همسایگی را کم رنگ نکرده است. اینجا همه خاطرات کودکی و نوجوانی سید حسین را شکل داده. از بازی های کودکانه گرفته تا رفاقت های قدیمی و ریشه دار که هنوز هم برقرار است.



آن سال ها داخل کوچه مهرآباد ۱۵، فضای خوبی برای فوتبال بازی کردن بود. چون عرض زیادی داشت. یادم است که داخل حلب هفده کیلویی روغن سنگ می ریختیم و چوب می گذاشتیم داخلش و می شد تیرک دروازه هایمان.

### ایستگاه دوم

زمانی که بچه بودم، اینجا ابتدای خیابان مهرآباد ۱۵، باغ خانواده نیازمندی بود. همه جور میوه و سبزی در آن می کاشتند. نگهبانش هم پیرمردی بود به اسم حاج خیرا... آنجا چاه موتوری هم بود که بعضی مواقع اجازه داشتیم در آن آب تنی کنیم. گاهی هم از زوری نا آگاهی، میوه یا خیار می خوردیم و خیرا... دنبالمان می کرد.



### ایستگاه سوم

مدرسه دوران ابتدایی ما شهید لشکری نام داشت. یادم است پیرزنی نزدیک مدرسه ما مغازه داشت. جلو در مغازه اش گاری می گذاشت و روی آن لواشک و تمبره نندی و شکلات می چید و آن ها را به بچه های مدرسه، نسبیه و اقساطی می فروخت. از او خرید می کردم و روز بعد از مادرم پول می گرفتم و برایش می بردم.



### ایستگاه چهارم

جواد مهری، دوست قدیمی و به اصطلاح «برادر گفته» من است. مداح است و خانه پدری اش در کوچه سلمان ۱۲ قرار دارد. دوستی ما بایک درگیری شروع شد. سر قضیه ای با هم یقه به یقه شده بودیم و با برطرف شدن سوء تفاهم، حالا ۲۰ سال است که با هم دوست صمیمی هستیم.



### ایستگاه پنجم

ابتدای خیابان مهرآباد ۱۳ جویی بود که آب زلال و خنک چاه موتور پرفشار از آن عبور می کرد. در روزهای گرم سال، آب تنی در این جوی، جزو برنامه روزانه ما بچه محل ها بود.

مرحوم علی باقری، دوست صمیمی من بود که یک ماه قبل بر اثر برق گرفتگی در مراسم ضد صهیونیستی آمریکایی فوت کرد. در آخرین صوتی که از او برایم روی فضای مجازی باقی مانده است، گفت: «حداقل هر ۳۹ روز یک بار از دوستت یک خبر بگیر تا به مراسم چهلمش برسی.»



### ایستگاه ششم